

توسعه و مبانی

تمدن غرب

«شہید آویسی»

# ورودی پایه یازدهم

## توسعه برای تمتع



علت اصلی از هم پاشیدگی خانواده‌ها در ممالک توسعه یافته و اصطلاحاً پیشرفته چیست؟

پیش از ادامه‌ی بحث، از آنجا که ممکن است بعضی هیچ ارتباطی بین توسعه‌یافتگی به شیوه‌ی غربی و از هم پاشیدگی خانواده‌ها در غرب پیدا نکنند، یادآور می‌شویم که رشد اقتصادی<sup>۱</sup> را نباید با توسعه<sup>۲</sup> اشتباه کرد، زیرا که توسعه جریانی چندبعدی است که در خود تجدید سازمان و سمت‌گیری متفاوت کل نظام اقتصادی اجتماعی را به همراه دارد. توسعه علاوه بر بهبود در میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساختهای نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجهه نظرهای عمومی مردم است، توسعه در بسیاری موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز در برمی‌گیرد.<sup>۳</sup>

به عبارت روشن‌تر، توسعه به معنای سمت‌گیری کل نظامات اقتصادی و اجتماعی (اعم از نظام آموزشی، قانونگذاری، اجرایی...) در جهت رشد اقتصادی است. معنای سمت‌گیری کل نظام در جهت رشد اقتصادی این است که هر برنامه و طرحی که به رشد اقتصادی منجر نشود باید حذف شود و حتی نظام آموزشی ما نیز باید تابعی از برنامه‌ریزی توسعه‌ی اقتصادی باشد؛ و به عبارتی دیگر، اقتصاد باید زیربنا و مبنای همه‌ی تحولات و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اجتماعی ما باشد!

اگر مبنای توسعه را آنچنان که مذکور افتاد اعتبار کنیم، آنگاه بین روند توسعه و ازهم پاشیدگی خانواده‌ها در مغرب زمین ارتباطی بسیار نزدیک مشهود می‌شود. با این مفهوم مناسبات بین تولید و مصرف برای پیوندهای خانوادگی نیز تعیین وضعیت خواهد کرد، تا آنجا که در کتاب «موج سوم»<sup>۴</sup> - که در توجیه تمدن غربی نگاشته شده است - نیز به تحلیل‌هایی اینچنین برمی‌خوریم: لزومی ندارد که انسان مارکسیست باشد تا با مانیفست کمونیست در این ادعای مشهور علیه جامعه‌ی جدید هم‌عقیده باشد در آنجا که می‌گوید: «دیگر بین انسان با انسان هیچ رابطه‌ای بجز منافع شخصی عریان و پرداخت " نقدی " عاری از احساس و عاطفه باقی نمانده است.» روابط شخصی، پیوندهای خانوادگی، عشق، دوستی، علقه‌های همسایگی و اجتماعی همگی در هجوم بیرحمانه‌ی منافع شخصی تجاری رنگ باخته‌اند یا به تباهی کشیده شده‌اند.<sup>۵</sup>

نویسنده‌ی کتاب «موج سوم» در ادامه‌ی گفتار فوق اضافه کرده است: اگر چه مارکس<sup>۶</sup> بدرستی این روند نائسانی شدن پیوندهای بشری را شناسایی کرده است اما در انتساب آن به سرمایه‌داری راه خطا پیموده است. وی البته در زمانی به نگارش عقاید خود اقدام کرد که تنها شکل جامعه‌ی صنعتی که می‌توانست مشاهده کند شکل سرمایه‌داری آن بود. امروزه بعد از گذشت نیم‌قرن تجربه‌ی جوامع صنعتی مبتنی بر

۱ - Economic Growth

۲ - Development

۳ - دیوید لمان، تئوری توسعه؛ به نقل از مصطفی ازکیا، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه‌ی روستایی، اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۸

۴ - The Third Wave

۵ - الوین تافلر، موج سوم، شهیندخت خوارزمی، نشر فاخته، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۷.

۶ - Karl Marx (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳)؛ یکی از دو نویسنده‌ی «مانیفست کمونیست»، نویسنده‌ی «سرمایه» و واضع مارکسیسم؛ آلمانی بود و از سال ۱۸۴۸ م. در انگلیس می‌زیست. - و.

سوسیالیسم یا حداقل سوسیالیسم دولتی می‌دانیم که حرص و طمع خشونت‌بار، فساد تجاری و تقلیل روابط انسانی به سطح واژه‌های سرد و بیروح اقتصادی دیگر فقط منحصر به نظام مبتنی بر سود [سرمایه‌داری] نیست.<sup>۱</sup>

در فصل گذشته گفتیم که: اکنون در کشورهای به اصطلاح پیشرفته‌ی مغرب زمین، همان‌طور که خانه تبدیل به آپارتمان، آپارتمان تبدیل به فلات و فلات تبدیل به استودیو می‌شود، [به موازات آن] فامیل تبدیل به خانواده‌ی بزرگ، خانواده‌ی بزرگ تبدیل به خانواده‌ی ازدواجی و خانواده‌ی ازدواجی تبدیل به افراد می‌شود - [تا آنجا که] آی.تی.تی که یکی از برجسته‌ترین مظاهر جامعه و اقتصاد پولی است، هیچ مرد یا زن متأهلی را استخدام نمی‌کند و از بین کارمندانش آنهایی که می‌خواهند ازدواج کنند، باید خدمت را ترک گویند، و البته جامعه‌شناسان و اقتصاددانان این پدیده را تحسین می‌کنند و آن را از نشانه‌های توسعه‌یافتگی می‌دانند. مجدداً به سؤال ابتدای بحث بازمی‌گردیم که: «علت اصلی از هم پاشیدگی خانواده‌ها در ممالک توسعه یافته و به اصطلاح پیشرفته چیست؟»

ممکن است مثل نویسنده‌ی کتاب «موج سوم» این پدیده را ناشی از توسعه‌ی صنعتی و غلبه‌ی خصوصیات کارخانه‌ای بر افراد و اجتماعات بشری بدانیم، و در این صورت هر چند گوشه‌ای از حقیقت بیان شده، ریشه و علت اصلی را مطرح نکرده‌ایم. در کتاب «موج سوم» آمده است: اگر ما خانواده‌ی هسته‌ای را متشکل از یک شوهر شاغل، یک زن خانه‌دار و دو کودک بدانیم و سؤال کنیم که چند نفر از آمریکاییان واقعاً هنوز در این نوع خانواده زندگی می‌کنند، پاسخ حیرت‌آور است: هفت درصد از کل جمعیت ایالات متحد.<sup>۲</sup>

نویسنده‌ی کتاب در تشریح مطلب بالا اضافه می‌کند ...: باید متذکر شد که طبق آمارها ما شاهد نوعی افزایش انفجار آمیز تعداد «تکنوازان» (افراد مجرد) هستیم، یعنی افرادی که بتنهایی و بطور کامل خارج از خانواده زندگی می‌کنند. بین سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۸، عده‌ی افراد چهارده تا ۳۴ ساله‌ای که تنها زندگی می‌کردند در ایالات متحد تقریباً سه برابر شد یعنی از ۱/۵ میلیون به ۴/۳ میلیون افزایش یافت. امروزه یک پنجم تمامی خانوارها در ایالات متحد از افرادی تشکیل می‌شود که بتنهایی زندگی می‌کنند.<sup>۳</sup>

تقارن زمانی بین این پدیده و توسعه‌ی صنعتی - یا بهتر بگویم توسعه‌ی اقتصادی - در جامعه‌ی غربی، نویسنده را دچار این اشتباه کرده است که توسعه‌ی صنعتی را علت اصلی این پدیده بداند. البته شکی نیست که توسعه‌ی صنعتی یکی از مهم‌ترین علل این مسئله اجتماعی است، اما ریشه را باید در جای دیگری جست و جو کرد که در پایان این فصل مورد بحث قرار خواهد گرفت. مراد ما در این قسمت، ذکر یکی از درناک‌ترین تبعات و نتایج تلخ و ضایعاتی است که ملازم با توسعه‌یافتگی به شیوه‌ی غربی است. نویسنده‌ی کتاب «موج سوم» ادامه می‌دهد: ... ما شاهد نوعی انتقال دسته‌جمعی از خانواده‌های «کودک - کانونی» به «بزرگسال - کانونی» هستیم. در آغاز قرن اخیر در جامعه‌ی (آمریکا) عده‌ی کمی افراد مجرد وجود داشت و بعد از آنکه کوچکترین فرزند خانه را ترک می‌گفت تقریباً عده‌ی کمی از والدین برای مدتی طولانی زنده می‌ماندند. در مقابل، در اوائل سال ۱۹۷۰ در ایالات متحد تنها یک نفر از هر سه بزرگسال در خانه‌ای با فرزندان زیر هجده سال زندگی می‌کردند. امروزه سازمانهایی بوجود آمده‌اند که زندگی بدون بچه را تشویق می‌کند و بی‌میلی نسبت به داشتن بچه در بسیاری از کشورهای صنعتی رو به افزایش گذاشته است. در سال ۱۹۶۰ فقط بیست درصد از زنان آمریکایی «همیشه متأهل» زیر سی سال بدون بچه بودند. در سال ۱۹۷۵ این رقم به ۳۲ درصد افزایش یافت، یعنی شصت درصد افزایش در طول پانزده سال...<sup>۴</sup>

کشورهای صنعتی بسیار پیشرفته [!] امروزه در مواجهه با اشکال بسیار متنوعی از خانواده سر در گم شده‌اند، ازدواج هم‌جنس‌بازان، کمونها [زندگی‌های اشتراکی]، گروههایی که برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها با یکدیگر زندگی می‌کنند، گروههای قبیله‌ای در بین اقلیتهای قومی معین و بسیاری اشکال دیگر زندگی مشترک که قبلاً هرگز وجود نداشته است...<sup>۵</sup>

۱ - موج سوم، ص ۵۷.

۲ - موج سوم، ص ۲۹۳.

۳ - موج سوم، صص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۴ - موج سوم، ص ۲۹۵.

۵ - موج سوم، ص ۲۹۸.

نویسنده‌ی کتاب «موج سوم» که گویی رسالت خود را توجیه گناهان تمدن غربی می‌داند، بالأخره در پایان نتیجه می‌گیرد که باید این تغییر چهارچوب زندگی خانوادگی به وسیله‌ی قانون تسهیل شود و اصولی قانونی برای اخلاق اجتماعی وضع شود که در آن لذت‌جویی و تنوع‌طلبی و تلون مزاج گناه نباشد؛ باید تصمیم‌گیری درباره‌ی زندگی در خارج از چهارچوب زندگی خانوادگی هسته‌ای تسهیل گردد نه اینکه مشکل‌تر شود. این یک قانون است که ارزشها کندتر از واقعیت اجتماعی تغییر می‌یابند. بنابراین ما هنوز آن دسته از اصول اخلاقی را بوجود نیاورده‌ایم که پذیرش تنوع را تسهیل کند.<sup>۱</sup>

نویسنده در این گفته تأکید دارد که این ما هستیم که اصول اخلاقی را به وجود می‌آوریم و به عبارت دیگر، بیرون از ما حقیقت ثابتی که موجد اصول اخلاقی ثابتی باشد وجود ندارد. همه‌ی مفاسدی که اکنون در جامعه‌ی غرب وجود دارد منشأ از همین اصلی می‌گیرد که بیان شد. این اصل متضمن این معناست که اخلاق، اصول ثابتی ندارد و تغییرات آن تابع مقتضیات زمان است و این، خود انسان است که این اصول را قرارداد می‌کند. و بدین ترتیب، گناه بی‌معنا می‌گردد و بشر رها می‌شود تا هر چه تمایلات نفسانی او اقتضا دارد انجام دهد و البته چون در این میان همه باید از این ولنگاری نامحدود برخوردار باشند، مرز ولنگاری هر فرد تا آنجاست که مزاحم ولنگاری دیگران نباشد. اخلاق بدین معنا یک میثاق یا قرارداد اجتماعی است و فرد، در عین خودپرستی و خودبنیادی، منحل در جامعه می‌شود و جرم، جانشین گناه می‌شود و قانون اصالت پیدا می‌کند. اگر در سال‌های آغاز غرب‌زدگی خودمان از زبان منادیان غرب‌گرایی شنیدیم که همه‌ی اشکالات به نبودن قانون برمی‌گردد، علت آن را باید در همین جا جست و جو کنیم که چون اعتقاد به اصول اخلاقی ثابتی که ریشه در وجدان و فطرت الهی انسان داشته باشد از میان برخیزد، لاجرم قانون است که باید اعمال انسان‌ها را محدود کند. در این صورت قانون به جای اصول اخلاقی و شریعت می‌نشیند. اصالت قانون در غرب فرع بر این تفکر فلسفی است که اصول ثابت اخلاقی را بی‌اعتبار می‌کند و خود انسان را موجد اصول اخلاقی می‌شمارد.

بر خلاف جوامع مذهبی که بنیاد خانواده بر نکاح یا عقد مذهبی استوار است، در غرب بنیان خانواده بر لذت بنا می‌شود و چون از سوی دیگر هیچ اصل اخلاقی و وجدانی وجود ندارد که بشر را از تنوع‌طلبی و هرزه‌درایی باز دارد، افراد خانواده نیز لذت خود را در بیرون از خانواده و همسر خویش جست و جو می‌کنند و اینچنین، تنها پیوند خانوادگی نیز از هم می‌گسلد و خانواده از هم می‌پاشد. اکنون در غرب، خانواده بدین معنایی که ما اعتبار می‌کنیم وجود ندارد و سال‌هاست که بنیان این نوع عقد مذهبی از هم گسیخته است.

در کتاب «دنیای متهور نو» - که در فصل گذشته بدان اشاره رفت - نیز اوتوپیاپی تصویر می‌شود که در آن از خانواده نشانی نیست. نطفه‌ها در لوله‌های آزمایش بسته می‌شوند و در همان جا رشد می‌کنند و از همان لوله‌های آزمایش در انواع و نژادهای مختلف آلفا و بتا و گاما پا به دنیا می‌گذارند و... ارتباط زنها و مردها، و به عبارت بهتر نرها و ماده‌ها، صرفاً در طلب لذت انحصار پیدا می‌کند، بدون آنکه هیچ‌گونه تعهد خانوادگی به دنبال داشته باشد.

در اکل و شرب (خوردن و نوشیدن) نیز بشر امروز در مغرب زمین به غایتی جز لذت نظر ندارد و تنوع‌گرایی و افراط در این زمینه نیز رواج بسیار گرفته است. این تلون مزاج و تنوع‌طلبی در سایر وجوه زندگی بشر غربی نیز وجود دارد، تا آنجا که وسایل ارتباط جمعی - رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها - نیز مهم‌ترین وظیفه‌ی خود را ایجاد تفنن برای مردم می‌دانند.

آنچه ما در لفظ توسعه‌ی اقتصادی می‌بینیم رفع محرومیت‌ها و فقر و پر کردن شکاف‌هایی است که از ظلم و ستم و بی‌عدالتی نتیجه شده است، اما جامعه‌ی غرب در همین لفظ، مصرف نامحدود و تمتع بیشتر از لذایذ دنیایی را می‌بیند. تحلیل‌های استعمارگرانه‌ی غربی در زمینه‌ی گرسنگی و عدم پیشرفت کشورهای جهان سوم نباید ما را از فلسفه‌ای که پشت لفظ توسعه‌ی اقتصادی نهفته است غافل کند. آن نظرگاهی که پیشرفت را در توسعه‌ی اقتصادی می‌بیند همان نظرگاهی است که معتقد است بزرگ‌ترین مشکل بشر در تمام طول تاریخ تمدن‌ها تولید غذا و مبارزه با طبیعت بوده است و به همین علت اعصار زندگی بشر بر کوه‌ی زمین را با روند تکامل ابزار تولید انطباق می‌دهند: عصر سنگ، عصر مفرغ، عصر

آهن. در این اعتقاد مهم‌ترین خصوصیتی که بشر را از حیوان جدا می‌کند، ابزارسازی اوست. آنها انسان را حیوان ابزارساز تعریف می‌کنند و اینچنین، ورود بشر در عصر تکنولوژی را بزرگ‌ترین واقعه‌ی تاریخ می‌دانند.

کسی نمی‌تواند انکار کند که غایت توسعه‌ی اقتصادی به شیوه‌ی غربی تمتع هر چه بیشتر از لذایذ دنیایی است، حال آنکه در اسلام این تمتع با حیوانیت بشر ملازمه دارد نه با ابعاد انسانی وجود او:

ذره‌م یا کلووا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون.<sup>۱</sup>

و الذین کفروا یتمتعون و یا کلون کما تأکل الانعام.<sup>۲</sup>

آیات قرآن صراحتاً این تمتع را نتیجه‌ی کفر بشر می‌داند. زندگی بشر امروز در مغرب زمین، خود تفسیر عینی این آیات است و ادراک این معنا با کمی تدقیق و تحقیق برای همه ممکن می‌شود.

انسان موجودی است که بین نفس حیوانی و روح خدایی خویش هبوط و عروج دارد. لذتی که پروردگار متعال در ارضای غرایز حیوانی قرار داده است برای راندن بشر در جهت تکامل اوست، به شرط آنکه انسان در محدوده‌ی احکام تشریحی دین که فطری و وجدانی است زندگی کند. با اعراض از این احکام فطری، کار بشر تا بدانجا می‌کشد که نمی‌تواند عزم و اراده‌ی خویش را جز در جهت جست و جوی لذت به کار گیرد. آنچه که بنیان خانواده را در غرب ویران ساخته لذت‌گرایی و تمتع است، و البته این لذت‌گرایی نیز از هبوط بشر غربی و تغییر نسبت او با حق و اصالت دادن به نفسانیت خویش نتیجه می‌شود. این هبوط در وجوه مختلفی بروز و تجلی یافته است که از آن جمله، نابودی خانواده است.

اصالت دادن به رشد اقتصادی نیز یکی دیگر از وجوهی است که هبوط بشر در آن تجلی یافته است. آرمان توسعه‌یافتگی از اصالت دادن به رشد اقتصادی و غلبه‌ی اقتصاد بر سایر وجوه حیات بشر زاییده شده و آنچه باعث شده تا بشر غربی برای اقتصاد اینچنین مقام و اهمیتی قائل باشد ماده‌گرایی و نسیان حق است.

۱- ای رسول! این کافران را به خورد و خواب و لذات حیوانی واگذار تا آمال دنیوی آنان را غافل گرداند تا نتیجه‌ی آن را به زودی ببیند؛ حجر/۳.

۲- آنان که به راه کفر شتافتند، به تمتع و شهوت‌رانی و شکم‌پرستی مانند حیوانات پرداختند؛ محمد/۱۲.

# در معنای توسعه



«توسعه» در فرهنگ امروزی ما شاید از نظر لفظ تازه باشد اما از نظر معنا تازه نیست. این معنا اگر نخستین سوغات غرب برای ما نباشد، از اولین ره‌آورد‌های غرب‌گرایی و غرب‌زدگی در کشور ماست.

لفظ «ترقی»<sup>۱</sup> از اولین کلماتی است که فرنگ‌رفته‌های ما از نخستین روزهای آشنایی با غرب برای توصیف آن دیار به کار برده‌اند «ممالک راقیه» - که به معنای کشورهای مترقی و پیشرفته است - با آنکه سال‌هاست از زبان و فرهنگ عام ما حذف شده، اما هنوز هم در اذهان ما چندان غریب و نامأنوس نیست.<sup>۲</sup>

برای دریافت معنای توسعه باید مفهوم این کلمه (ترقی) را دریافت، چرا که اصولاً همین اندیشه‌ی ترقی اجتناب‌ناپذیر بشر است که مبنای توسعه‌ی تمدن کنونی بشر در ابعاد مادی و حیوانی وجود او قرار گرفته است.

پیش از آنکه به مفهوم کلمه‌ی ترقی در تفکر غربی بپردازیم، از آنجا که بسیاری از برادران ساده‌دل مسلمان ما لفظ توسعه<sup>۳</sup> یا ترقی را با معنای رشد و تعالی در قرآن مرادف می‌گیرند و بر مبنای همین برداشت ساده‌لوحانه درباره‌ی اندیشه‌ی ترقی و توسعه در اسلام نظر می‌دهند، باید به تحقیق در معنای «رشد» و «تکامل و تعالی» در قرآن بپردازیم.

لفظ «رشد» و ترکیبات مختلف آن مجموعاً نوزده بار در قرآن مجید آمده است و آیه‌ی مبارکه‌ای که بیشتر از دیگران مورد استناد قرار گرفته آیه‌ی ۲۵۶ از سوره‌ی «بقره» است که «رشد» را صراحتاً در مقابل «غی» قرار داده است: لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی<sup>۴</sup>

راه رشد (سیل الرشد)<sup>۵</sup> راهی است که انسان را به سوی علت غایی وجود خویش و آن هدف خاصی که از آفرینش بشر مقصود پروردگار متعال بوده است هدایت می‌کند و آن را «راه صلاح» ترجمه کرده‌اند. با این ترتیب، این کلمه هرگز به معنای توسعه یا ترقی نیست، هر چند از وجهی که بیان خواهد شد به تعالی و تکامل تاریخی بشر نیز اشاره دارد؛ اما عجلتاً از این لفظ و مشتقات آن در قرآن مجید معنایی که دلالت بر ترقی و توسعه - به مفهوم فرنگی آن - داشته باشد مقصود نشده است.

خود لفظ توسعه نیز مصدر ثلاثی از ریشه‌ی «و س ع» و به معنای ایجاد وسع و فراخی است و با صرف نظر از اینکه این کلمه در قرآن وجود داشته باشد یا نه، خود این لفظ ترجمه‌ای است از یک کلمه‌ی فرنگی (development) و جست و جوی آن در قرآن هیچ مناسبتی ندارد.

باید به سراغ معنای آن رفت و تحقیق کرد که آیا قرآن مجید این معنا را تأیید می‌فرماید یا نه، و آیا در این جهت ما را راهنمایی فرموده است یا خیر پیش از ادامه‌ی مطلب باید این تذکر عنوان شود که قرآن مجید نازله‌ی مقام علمی پروردگار و عصاره‌ی عالم وجود است و اینچنین، بدون تردید مطلبی نیست که در آن قابل جست و جو و تحقیق نباشد؛ منتها برداشت از قرآن نیاز به مقدمات و شرایطی دارد که بدون این شرایط و مقدمات هرگز نمی‌توان در آن دریایی بی‌کرانه قدم گذاشت.

منظور از «توسعه» در جهان امروز، صرفاً توسعه‌ی اقتصادی با معیارها و موازینی خاص است و اگر گاهی سخن از «توسعه‌ی فرهنگی» هم به میان بیاید مقصود آن فرهنگی است که در خدمت «توسعه‌ی اقتصادی» قرار دارد. چنان‌که وقتی سخن از آموزش نیز گفته می‌شود هرگز آن آموزش عام که ما از این کلمه ادراک می‌کنیم مورد نظر نیست بلکه منظور آموزش متد و ابزار توسعه (در همان وجه خاص) است نه چیز دیگر.

۱ - progress

۲ - راقیه اسم فاعل از ریشه‌ی رقی به معنای اوج گرفتن و پیش رفتن است.

۳ - development

۴ - اجباری در دین نیست، که صلاح و هدایت از ضلالت و ضرر تمیز یافته است.

۵ - این تعبیر قرآنی در آیات ۲۹ و ۳۸ سوره‌ی غافر به‌کار رفته است. - و.

درباره‌ی اینکه میزان این توسعه‌ی اقتصادی چیست و چگونه است که جهان بر اساس این میزان خاص به جوامع «توسعه یافته» و «توسعه نیافته» تقسیم می‌شود، در فصل‌های بعدی این کتاب به بحث خواهیم پرداخت. اما عجالتاً به تحقیق در مفهوم اجمالی توسعه - که ایجاد فراخی و رفاه بیشتر در زندگی مادی انسان و پیشبرد او در جهت تمتع هر چه بیشتر از مواهب طبیعی باشد - می‌پردازیم.

**در غرب همواره برای تفهیم ضرورت توسعه، دو تصویر برای انسان می‌سازند و او را می‌دارند که این دو تصویر را با یکدیگر قیاس کند:**

تصویر اول جامعه‌ای انسانی را نمایش می‌دهد که در محیط‌های روستایی کثیف، بدون بهداشت و لوازم اولیه‌ی زندگی، در جنگ با عوامل ناسازگار طبیعی مثل سیل و قحطی و فرسایش خاک و اسیر امراضی مثل مالاریا، سل، تراخم و سیاه زخم، همراه با فقر غذایی و بی‌سوادی و جهالت و بلاهت، در خوف دائم از عواملی که علل آنها را نمی‌شناسد و بر سبیل خرافه‌پرستی ریشه‌ی آنها را در مبادی غیبی جست و جو می‌کند، به سر می‌برد.

تصویر دوم جامعه‌ی انسانی دیگری را نشان می‌دهد که در شهری صنعتی یا نیمه‌صنعتی، برخوردار از بهداشت و ارتباط فردی و جمعی - که از غلبه‌ی او بر طبیعت و تسخیر آن حکایت دارد - در وضعیتی مطلوب که بر طبق بیان آمارهای رسمی مرگ و میر در آن به حداقل رسیده و دیگر نشانی از مالاریا، سل، تراخم، سیاه زخم و فقر ویتامین و پروتئین بر جای نمانده، هوشیار و آگاه، بهره‌مند از همه‌ی امکانات آموزشی، بدون ترس و خوف، مطمئن و متکی به نفس در جهانی که همه‌ی قوانین آن را و علل حوادث آن را می‌شناسد، زندگی می‌کند.<sup>۱</sup>

خوب؛ حالا این دو تصویر را با هم مقایسه کنید! (هر کس بهتر مقایسه کرد جایزه دارد و جایزه‌ی آن هم یک تور یک‌ماهه به سواحل مدیترانه است!) معلوم است و جای هیچ تردیدی هم در آن نیست که دومی بهتر است.

اگر - العیاذ بالله - خداوند هم صراحتاً با اسم و رسم و نشان در قرآن گفته بود که اولی بهتر است، کسی قبول نمی‌کرد چرا که دومی به مذاق هلوغ و حریص انسان خوش‌تر می‌نشیند. اما به‌راستی، صرف نظر از آنچه که بر سبیل مطایبه (با روش تبلیغی خود غربی‌ها) گفته شد، کدام‌یک از این دو تصویر زیباتر است؟ باز هم دومی؟

در همین جا باید تذکراً عرض شود که این مقایسه اصلاً از ریشه غلط است و ما در فصل‌های بعدی این کتاب مفصلاً بدان خواهیم پرداخت. در این قیاس وجوه مقایسه کاملاً مغرضانه انتخاب شده. در تصویر اول جامعه‌ای تجسم یافته که هر چند روستایی و طبیعی است اما از آرمان‌های حیاتی اسلام و احکام آن به طور کامل دور افتاده است، حال آنکه تصویر دوم تصویری کاملاً خیالی و غیر واقعی است از جامعه‌ای صنعتی و ایده‌آل که پارامترهای عدم اعتدال روانی، فساد جنسی و اخلاقی، نابودی عواطف و احساسات بشری، آلودگی‌های مرگبار رادیواکتیویته و جنگ دائمی و کفر و شرک و لامذهبی، از مجموعه‌ی عوامل آن پاک شده است.

**آیا می‌توان معنای توسعه را با مفهوم تکامل و تعالی در اسلام انطباق بخشید؟** خیر، مفهوم تکامل و تعالی در قرآن اصالتاً به ابعاد روحانی و معنوی وجود بشر است که بازگشت دارد و این تکامل روحانی نه اینچنین است که ضرورتاً با توسعه‌ی مادی بشر ملازمه داشته باشد، بلکه بر عکس ثروت و استقلال در قناعت است، و صحت در اعتدال و پرهیز از تمتع (به معنای قرآنی آن)، و تعالی در از خود گذشتگی و ایثار، و سلامت نفس در غلبه بر امیال نفسانی و شهوات نفس اماره بالسوء است.

مقصود این نیست که در اسلام روح و جسم و معنا و ماده در تعارض و تضاد ذاتی با یکدیگر قرار گرفته‌اند. خیر، روح و جسم و معنا و ماده در اصل و ریشه متحدند و هیچ تضادی بین آن دو وجود ندارد، اما در مراحل اول از آنجا که هر یک از قوای چهارگانه‌ی شهوت و غضب و وهم و عقل منفردا و مجرد از سایر قوا سعی می‌کنند که حاکمیت کل وجود بشر و شخصیت او را در کف خویش بگیرند، باید برای ایجاد اعتدال در میان این قوا از افراط و تفریط در ارضای تمایلات و خواهش‌های آنان پرهیز کرد، چرا که زمینه‌ی تکامل انسانی در اعتدال این قواست که فراهم

۱ - و البته بین خودمان بماند، هیچ اعتقادی هم به خدا و معاد و غیره ندارد و هر جور اعتقاد به «غیب» را خرافه‌پرستی می‌داند. این مطلب را در متن ذکر نمی‌کنیم، چون ممکن است مذهبی‌های خرافه‌پرست (!) بفهمند که بشر این همه را به چه بهایی پیدا کرده است و آن وقت از تمدن و پیشرفت رویگردان شوند.

می‌شود. از این رو اسلام از یک سو انسان را فی‌المثل به روزه گرفتن و امساک و قناعت وا می‌دارد و از سوی دیگر مؤکداً او را از زهد و درون‌گرایی مفرط پرهیز می‌دهد و این هر دو با توجه به علت غایی وجود انسان و آن هدفی است که به سوی آن در حرکت است.

منتهای حرکت تکاملی انسان و جهان و تاریخ در قرآن، الله است و این معنا در بسیاری از آیات قرآن مجید با تعبیراتی گوناگون همچون الی ربک المنتهی<sup>۱</sup>، الی الله المصیر<sup>۲</sup>، ان الی ربک الرجعی<sup>۳</sup>، الیه راجعون<sup>۴</sup> و ... بیان شده است. اصل و ریشه‌ی این حرکت در جوهره و معنای عالم است که جریان دارد و ماده و ظاهر عالم نیز در تبعیت از این حرکت معنوی تغییر پیدا می‌کند. بنابراین، تکامل و تعالی در معارف اسلام به یک حرکت همه‌جانبه که در آن بعد فرهنگی و معنوی دارای اصالت است برمی‌گردد و حال آنکه در غرب تکامل به تطور انسان از صورت‌های پست‌تر حیوانی به صورت‌های تکامل‌یافته اطلاق می‌شود.

سخن از این نیست که آیا اسلام این تطور را می‌پذیرد و انسان را موجودی از نسل میمون‌ها می‌داند یا نه، بلکه سؤال این بود که آیا معنای «توسعه» با «تکامل و تعالی» در فرهنگ و معارف اسلامی انطباق دارد یا خیر. خیر، حرکت به سوی تکامل و تعالی در اسلام لزوماً با توسعه‌ی مادی و اقتصادی همراه نیست و بلکه بالعکس، تعالی معنوی با قناعت و زهد و مصرف کمتر و ... ملازمه دارد.

و البته این سخن نه بدین معناست که توسعه‌ی اقتصادی مخالف با تکامل باشد، نه! اما ضرورتاً این نیست که بشر برای تکامل - به معنای وسیع آن در اسلام - ناچار از توسعه‌ی اقتصادی باشد. برای توجیه توسعه به سراغ این نظریه نیز نمی‌توان رفت.

اگر حکومت اسلامی می‌خواهد برای رشد و تکامل انسانی برنامه‌ریزی کند، اصالتاً باید به ابعاد معنوی و روحانی وجود بشر توجه پیدا کند و در مرحله‌ی اول موانعی را که راه تعالی روحانی بشر به سوی خدا را سد کرده‌اند از سر راه بردارد و از جمله‌ی این موانع فقر مادی است. بنابراین، اولاً توجه به از بین بردن فقر مادی امری تبعی است نه اصلی و ثانیاً هدف از آن دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه.

برای روشن‌تر شدن این مطلب شاید نیاز به توضیح بیشتری باشد. چه تفاوتی می‌کند که از بین بردن فقر مادی امری «اصلی» باشد یا «تبعی»؟ تفاوت در اینجاست که امور اصلی خودشان لزوماً و اصالتاً به عنوان محور و مبنای عمل مورد توجه قرار می‌گیرند، حال آنکه امور تبعی فرعی و کفایی هستند.

بدین ترتیب وظیفه‌ی اصلی حکومت اسلامی اصلاً تزکیه و تعلیم اجتماع است، اما چون فقر و فقدان عدالت اجتماعی مانعی عظیم در برابر این هدف اصلی است بالتبع به از بین بردن فقر و سایر موانع می‌پردازد و به طور موازی در جهت تکامل و تعالی معنوی جامعه برنامه‌ریزی می‌کند. بنابراین، آموزش و فرهنگ در خدمت رفع محرومیت‌ها و از بین بردن فقر قرار نمی‌گیرد، بلکه مبارزه با فقر در خدمت اعتلای معنوی و فرهنگی است.

شاید هنوز هم روشن نشده باشد که این دو نحوه‌ی نگرش به فقر و فرهنگ چقدر با یکدیگر متفاوت است. در یک برنامه‌ریزی وسیع و درازمدت، اگر مبارزه با فقر مادی به عنوان محور و اصل اتخاذ شود، آنگاه آموزش و فرهنگ نیز به عنوان امور تبعی در خدمت آن قرار خواهند گرفت؛ اما اگر اعتلای فرهنگی (یعنی تزکیه و تعلیم) محور و اصل قرار بگیرد، آنگاه مبارزه با فقر به عنوان امری تبعی و مانعی بر سر راه تکامل و تعالی معنوی لحاظ خواهد شد.<sup>۵</sup>

۱ - نجم/۴۲

۲ - آل عمران/۲۸؛ نور/۴۲؛ فاطر/۱۸

۳ - علق/۸

۴ - بقره/۴۶ و ۱۵۶

۵ - متأسفانه امروز ما از «فرهنگ» همان معنا را اختیار کرده‌ایم که در غرب معمول است. در تمدن غرب از آنجا که نگرش ماتریالیستی بر همه‌ی وجوه تفکر و منشآت آن غلبه یافته است فرهنگ فی‌نفسه دارای اصالت و معنا نیست، بلکه آموزش و فرهنگ به مثابه امور تبعی در خدمت وجوه و مظاهر دیگر تمدن قرار گرفته‌اند؛ فی‌المثل وقتی سخن از «فرهنگ توسعه» می‌گویند مقصود فرهنگی است که به محدوده‌ی آموزش‌های تخصصی مربوط به توسعه‌ی اقتصادی محدود می‌شود و حال آنکه در نظام اعتقادی اسلام که روح و معنا دارای اصالت است، ناگزیر باید معنای ثابتی برای فرهنگ اعتبار کنیم نه آنکه به تبعیت از غربی‌ها فرهنگ را در خدمت این چیز و آن چیز قرار دهیم. در نزد ما «فرهنگ» به معنای فرهنگ اسلام است، یعنی آن



از طرف دیگر، هدف حکومت اسلامی در مبارزه با فقر دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه. آیا مفهوم «دستیابی به عدالت اجتماعی» با معنای «توسعه» یکی است؟ آیا «توسعه» به مفهوم «زدودن فقر» نیست؟

نخست به سراغ معنای «توسعه» در جهان امروز می‌رویم و آنگاه این معنا را در نظام ارزشی اسلام مورد ارزیابی قرار می‌دهیم و اینچنین، مشخص خواهد شد که این مفاهیم سه‌گانه - فقر، عدالت اجتماعی، و توسعه - چه نسبتی با یکدیگر دارند.





چرا توسعه یافتگی اوتوپیای انسان امروز قرار گرفته است؟ البته بهتر بود که می‌گفتیم توسعه یافتگی یکی از وجوه اوتوپیای آرمانی بشر غربی است، چرا که این آرمان در وجوه دیگری نیز تجلی دارد؛ فی‌المثل تمایل عمومی بشر امروز به جانب دموکراسی نیز از همین آرمان اوتوپیایی واحد بر می‌آید، با این تفاوت که دموکراسی بیان‌کننده‌ی صورت سیاسی آن است. توسعه یافتگی و دموکراسی دو وجه از یک ایده‌آل واحد است، و اما اینکه چرا بشر علت غایی حرکت خویش را در این صورت ایده‌آل می‌بیند سؤالی است که قرآن مجید و روایات ما به روشنی به آن پاسخ گفته‌اند؛ ولی پیش از تحقیق در این پاسخ، لازم است که یک‌بار دیگر ضرورت آن مورد تأکید قرار گیرد.

اگر نبود که انسان میزان و معیار خویش را از آرمان و علت غایی حرکت خویش اخذ می‌کند، پرداختن به این مباحث هیچ ضرورت نداشت. در فطرت عالم این اصل نهفته است که وقتی انسان هدفی را برمی‌گزیند، از آن پس رد یا قبول هر چه به او ارائه می‌شود به مطابقت یا عدم تطابق با آن صورت ذهنی که از هدفش در درون خویش ساخته است بازگشت دارد؛ اگر مطابق بود می‌پذیرد و گرنه رد می‌کند.

ارمغانی که انسان از بهشت با خود به عالم دنیا آورده است جاذبه‌ای فطری است که او را از درون به سوی بهشت و آنچه بهشتی است می‌کشاند. اما مع‌الاسف انسان دچار نسیان است و مادام که ایمان نیاورده و استمرار در عمل صالح نداشته باشد، بهشت واقعی را تشخیص نمی‌دهد. انسان فطرتاً در جست و جوی بهشت است؛ همان بهشتی که از آنجا هبوط کرده است، و جاذبه‌های درونی او به سوی عالمی متعادل، زیبا، و جاودانه از همین‌جا ناشی می‌شود. علامه طباطبایی(ره) در تفسیر آیات مربوط به آفرینش انسان و هبوط او، در سوره‌ی «طه» آن بهشت را بهشت اعتدال می‌خواند و می‌فرماید...: این داستان... حال بنی‌نوع آدم را بر حسب طبع زمینی و زندگی مادیش تمثیل می‌کند و مجسم می‌سازد، زیرا خدا او را در بهترین قوام خلق کرده، و در نعمتهایی بی‌شمار غرق ساخته، و در بهشت اعتدالش منزل داده، و از تعدی و خروج به یک‌سوی افراط و تفریط که ناشی از پیروی هوای نفس و تعلق به سراب دنیا، و در نتیجه فراموشی جانب رب‌العزّة<sup>۱</sup> است تهدید فرمود...<sup>۲</sup>

و با این معنا، زندگی آدم(ع) در این بهشت برزخی، تمثیل وضعیت تعادل انسان است که می‌توان مشخصات آن را از همین سوره‌ی مبارکه‌ی «طه» استخراج کرد: آن‌گاه گفتیم: ای آدم، محققاً این شیطان با تو و جفت تو دشمن است. مبدا شما را از بهشت بیرون آرد و از آن پس به شقاوت گرفتار شوید. آنجا نه هرگز گرسنه شوی و نه برهنه مانی. و نه هرگز به تشنگی و گرمای آفتاب آزار بینی.<sup>۳</sup>

تفسیر و توجیه گرایش‌های فطری انسان به جانب زیبایی و جاودانگی، تعادل و حتی رفاه، در همین آیات مبارکه مشهود است و به تعبیر دیگر، فطریات انسان تماماً از کشش درونی او برای رسیدن به این وضعیت تعادلی اولیه نتیجه می‌شود و تکامل انسان نیز معنایی جز این ندارد.

اما از جانب دیگر، همین فطرت و گرایش‌های درونی زمینه‌ی انحراف و هلاکت بنی‌آدم هستند و از همین آیات مبارکه نیز بر می‌آید که شیطان انسان را در جهت تمایلات فطری‌اش فریب می‌دهد. شیطان با سوءاستفاده از گرایش‌های ذاتی انسان به جاودانگی و خلود و قدرت و مالکیت لایزال او را اغوا می‌کند و می‌گوید...: ای آدم، آیا تو را به درخت خلود و جاودانگی و سلطنتی که کهنه نمی‌شود راهنمایی کنم؟<sup>۴</sup>

و نیز از ادامه‌ی داستان که فریفته شدن آدم و هبوط اوست بر می‌آید که این فطریات هر چند روی به جانب حق دارند، اما بسیار محتمل است که دچار اشتباه شوند و غایات خویش را در جای دیگری بجز حق جست و جو کنند. یکی از رایج‌ترین این اشتباهات آنچنان که از تعبیرات قرآن مجید برمی‌آید این است که آدمیزاد دچار اخلاذ الی الارض<sup>۵</sup> گردد و در همین کره‌ی خاکی به جست و جوی جاودانگی برآید. در سوره‌ی «همزه» آمده

۱ - رب العزّه تعبیری است قرآنی که در آیه‌ی ۱۸۰ سوره‌ی صافات آمده. - و.

۲ - علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره)، تفسیر المیزان، ۲۰ ج، سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۵، ج ۱۴، ص ۳۰۶.

۳ - ترجمه‌ی آیات ۱۱۹ - ۱۱۷، سوره‌ی طه.

۴ - ترجمه‌ی آیه‌ی ۱۲۰، سوره‌ی طه.

۵ - اخلاذ الی الارض تعبیری است قرآنی که در آیه‌ی ۱۷۶ سوره‌ی اعراف آمده است. و

است: وای بر هر هرزه‌گوی بدزبانی که ثروت‌اندوزی می‌کند و آن را می‌شمرد و حساب می‌کند. می‌انگارد که مالش او را جاودانگی خواهد بخشید.<sup>۱</sup>

زمینه‌ی این اشتباه هر چند در فطرت انسان موجود است، اما این خود اوست که با گناهانش چاهی اینچنین بر سر راه خویش حفر می‌کند.

آیا «اوتوپیا» رؤیای رهایی انسان از تنگنای حیرت و ترس از طریق متوقف ساختن زمان و سیورورت، و زندگی فارغ از هرگونه درد و احساس نیاز و فقر، در زمان حال است؟ آیا رؤیای بهشت از دست رفته و آرزوی رسیدن به الیزه<sup>۲</sup> است که به توصیف هُمِر<sup>۳</sup> در آنجا پهلوانان و یلان پس از مرگ در صلح و هماهنگی و آرامش به سر می‌برند؟<sup>۴</sup>

یکی از حکمای گرانقدر معاصر در بحث از «اوتوپیا» و ریشه‌های فلسفی آن در وجود انسان، بعد از طرح این سؤال‌ها بالأخره جواب می‌دهد: اوتوپیا رؤیای بازیافتن نظام ثابت گذشته و آسایش و آرامش قبل از افتادن در عالم و ولادت است.<sup>۵</sup>

یعنی جست و جوی بهشت قبل از هبوط. ایشان می‌فرماید: غرب در طول تاریخ دوهزار و پانصدساله‌ی خود، تخفیف همه‌ی دردها و رخ‌زردی‌ها را در رؤیای استقرار ضرورت عقلی و حکومت عقل جست و جو کرده و خواسته است رؤیای بهشت را در زمین، در میان اقیانوس‌ها و حتی در فضا بر مبنای قانون عقل متحقق سازد.<sup>۶</sup>

و البته در اینجا منظور ایشان از عقل همان عقل جزوی است که خود اروپایی‌ها آن را Reason می‌گویند، اگر چه تفسیر ما مسلمانان از عقل چیز دیگری است که بعدها ان شاءالله از آن سخن خواهد رفت.

«علم» - به معنای امروزی آن وسیله‌ی مطلق نجات از مرگ و بیماری و ترس است و این توهم در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم به قدری غلبه داشت که وقتی از یک هنرپیشه‌ی سی‌ساله پرسیدند که «پیر می‌شوی؟»، جواب داد: «هرگز پیر نخواهم شد زیرا علم در آینده‌ی نزدیک و قبل از آنکه من به پیری برسم مسئله‌ی پیری را حل خواهد کرد.»

از آن روز که علم مرگ را نوعی بیماری می‌دانست که بر اعضا عارض می‌شود و معتقد بود که می‌تواند در آینده بر آن فائق آید، این توهم بسیار به ضعف گراییده و از اعتبار و اطلاق افتاده است؛ اما صورت آرمانی آن هنوز باقی است و توسعه‌یافتگی یکی از وجوه آن است. خوب به حرف‌های این روشنفکر آمریکایی - برژینسکی<sup>۷</sup> توجه کنید: بررسی‌هایی که تا کنون در این رشته انجام پذیرفته است، حاکی از آن است که انسان‌های دنیای پیشرفته، ظرف چند دهه‌ی بی که در پیش است، جهشی عظیم را تجربه خواهند کرد جهشی که بالقوه معادل است با تمامی تحول متدرج بشر از مرحله‌ی حیوانی به مرحله انسانی. فقط تفاوت جهش آینده در این است که چرخ آن، سریع‌تر حرکت می‌کند و زمان را پشت سر می‌گذارد، و به این ترتیب، اثر سرسام‌آور تغییر، عمیق‌تر احساس خواهد شد. انسان، بتدریج و به طرز فزاینده، توانایی آن را خواهد یافت که در مورد جنسیت فرزندان، خود تصمیم بگیرد، به برکت داروها، میدان برد هوشی انسان‌ها را وسعت دهد و شخصیت آنها را دگگون سازد یا مهار کند. مغز انسان، از نیروهای بی‌حسابی برخوردار خواهد شد و به همان گونه که اتومبیل، تحرک و جنبش بشر را افزون و آسان ساخت. «شمارگر»، تعقل او را بسط خواهد داد. قدرت بدنی بشر، عمق و گسترش خواهد یافت و پایداری و دوام آن، به اختیار او در خواهد آمد. برخی از آینده‌نگران برآورد می‌کنند که طی قرن آینده، متوسط عمر انسان، به تقریب، به ۱۲۰ سال خواهد رسید... «سیبرنتیک»<sup>۸</sup> و «خودکاری» (اتوماسیون)<sup>۱</sup>، آداب کار کردن را زیر و

۱ - ترجمه‌ی آیات ۳ - ۱، سوره‌ی همزه.

۲ - Elysium، بهشت و عالم علوی در اساطیر یونانی که مکان عیش مدام است. و.

۳ - Homer، شاعر حماسه‌سرای یونانی؛ در قرن هشتم یا نهم ق.م. می‌زیست. - و.

۴ - دکتر رضا داوری اردکانی، فارابی، مؤسس فلسفه‌ی اسلامی، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۶.

۵ - فارابی، مؤسس فلسفه‌ی اسلامی، ص ۳۲.

۶ - فارابی، مؤسس فلسفه‌ی اسلامی، ص ۳۲.

۷ - Zbigniew Brzezinski

۸ - cybernetics، بررسی نظری فرایندهای کنترل در سیستم‌های الکترونیک، مکانیک و بیولوژیک، خصوصاً تجزیه و تحلیل ریاضی جریان اطلاعات در این گونه سیستم‌ها؛ علم مرتبط با نظریه‌ی ارتباط و کنترل، بویژه بررسی تطبیقی سیستم‌های کنترل خودکار (مثلاً دستگاه عصبی و مغز، و سیستم‌های ارتباطی مکانیکی برقی). و.

رو خواهد کرد فراغت بصورت کار روزمره در خواهد آمد و کار عملی، در عداد مستثنیات قرار خواهد گرفت، و آنگاه، جامعه‌ی کار، جای خود را به جامعه‌ی تفریح و تفنن خواهد بخشید.<sup>۲</sup>

البته همه‌ی این روشنفکران غربی این قدر غفلت زده نیستند که بویی از واقعیت به مشامشان نرسیده باشد. بسیاری از آنها مثل «آلفرد سووی» اکنون در بنیان‌های رشد تمدن خویش شک کرده‌اند: رشد با ابعاد بزرگ کنونی‌اش، محیطی هر چه بیشتر مصنوعی، و هر چه بیشتر تکنیکی، ساخته است. آیا انسان متوسط خواهد توانست با این محیط تکنیکی، سازگار شود؟<sup>۳</sup>

بعضی از عاقل‌ترهایشان مثل «رنه دومن»<sup>۴</sup> حتی با اطمینان بیشتری می‌گویند: همه‌ی نشانه‌ها، به فروریزی کامل و برگشت ناپذیر این تمدن در قرن بیست و یکم اشاره می‌کند، مگر آن که بی‌درنگ، روش‌های مان را دگرگون سازیم.<sup>۵</sup>

در فرانسه، اربابان صنایع می‌گویند: رفاه، آمار خود را دارد: صد سال پیش، در ۱۸۷۴، یک کارگر فرانسوی از ۱۲ سالگی تا لحظه مرگ کار می‌کرد: روزی دوازده ساعت، شش روز در هفته، هفتاد و دو هفته در سال.<sup>۶</sup> او از گهواره تا گور، رویهمرفته ۲۲۰ هزار ساعت کار می‌کرد. در ۱۹۷۶ همین کارگر، تنها از ۱۶ تا ۶۵ سالگی کار می‌کند: هشت ساعت در روز، پنج روز در هفته، چهل و هشت هفته در سال. جمع ساعات کار او در این مدت ۹۴ هزار است، ۵۵ درصد کمتر از یک قرن پیش.<sup>۷</sup>

اما این واقعیت‌های ابتدایی اربابان صنایع، به هیچ روی واقعی نیست. نخست از آن روی که هنوز بینوایانی در جامعه‌ی صنعتی غرب، روزانه ده تا دوازده ساعت کار می‌کنند و بالاخص از آن روی که کمیت کار یک چیزی است و کیفیت آن چیز دیگری، اما ماشین‌ها بار جسمی و عضلانی انسان را سبک ساخته‌اند. در عوض، بار روانی او را سنگین کرده‌اند.

بعضی از آنها حتی دریافته‌اند که امکان توسعه‌ی اقتصادی هرگز برای همه‌ی زمین قابل دستیابی نیست و این نیمه‌ی فقیر مستقیماً تاوان آن نیمه‌ی سیر و پر است، و کشورهای توانگر که ۲۹ درصد جمعیت جهان را در خود دارند، هشتاد درصد سوخت و منابع مواد خام را، مصرف، و بهتر بگوییم، نابود می‌کنند ... کشورهای فقیرتر هم هرگز به عصر «خیز» اقتصادی نخواهند رسید: در زمانی که آن‌ها به عصر «خیز» برسند، بهترین مواد خام موجود مصرف شده است.<sup>۸</sup>

... اما هنوز هیچ یک از آنها به عمق مسئله آنچنان که باید دست نیافته‌اند و نباید هم دست بیابند. همه‌ی اشتباه در اینجاست که غرب بهشت زمین را بدل از بهشت آسمانی گرفته است و در خیال اوتوپایی است که در آن بیماری، مرگ و پیری علاج شده است و انسان می‌تواند فارغ از گذشت زمان جاودانه مرکوب مرادش را همان‌گونه که نفس اماره‌اش می‌خواهد به جولان در بیاورد و این‌سوی و آن‌سوی بتازد و از همه‌ی لذایذ ممکن متمتع شود.

به‌راستی هیچ فکر کرده‌اید که چرا بشر غربی توسعه و رشد خود را با افزایش ساعات فراغت و تفنن خویش می‌سنجد؟ یکی از بارزترین مشخصات جامعه‌ی ایده‌آل توسعه یافته این است که در آن، کار تا حداقل ممکن کاهش یافته و متقابلاً ساعات فراغت به حداکثر رسیده باشد. این از خصوصیات رکنی آن بهشت زمینی است که انسان امروز در جست و جوی آن است. وقتی معیار رشد، کار کمتر باشد مسلماً بهشت جایی است که در آن اصلاً کار نباشد. یک نظر به کتاب‌های اقتصادی غرب که در زمینه‌ی توسعه نگاشته شده است کافی است که این معنا را به انسان بفهماند که اگر می‌خواهید ببینید جامعه‌ای توسعه یافته است یا نه، ساعات کار کارگران را نگاه کنید؛ کار کمتر مساوی با رشد بیشتر است.

۱ - automation

۲ - حسین مهری، صدای پای دگرگونی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷، صص ۱۷ و ۱۸.

۳ - صدای پای دگرگونی، ص ۵۰.

۴ - Rene Dumont

۵ - صدای پای دگرگونی، ص ۵۷.

۶ - احتمالاً در «صدای پای دگرگونی» اشتباهی رخ داده است؛ زیرا سال تنها پنجاه و دو هفته دارد و نه هفتاد و دو هفته. \_ و.

۷ - صدای پای دگرگونی، صص ۹۶ و ۹۷.

۸ - صدای پای دگرگونی، ص ۵۷.

استقبال غرب از اتوماسیون با این اشتباه ملازمه دارد که آنها می‌پندارند که خودکاری یا اتوماسیون ساعات فراغت انسان را افزایش می‌بخشد. و البته حتی اگر فراغت را به مثابه ارزشی مسلم تلقی کنیم باز هم گسترش اتوماسیون توفیقی در این زمینه نداشته، چرا که بجز اربابان و حکمرانان امپراتوری ماشینی، همه‌ی زندگی انسان‌ها وقف گسترش اتوماسیون شده است.

در صورت نهایی و آرمانی زندگی ماشینی، گذشته از آنکه تفکر انسان - یعنی ارزشمندترین نقطه‌ی وجود او - صرف حفظ و نگهداری و توسعه‌ی ماشینی می‌شود، باز هم کار به تمام معنا حذف نمی‌شود. «آلدوس هاکسلی»<sup>۱</sup> در کتاب «دنیای متهور نو»<sup>۲</sup> به خوبی متوجه شده است که جامعه‌ی آینده به قشری از انسان‌ها نیازمند است که برده‌وار «کارهای سیاهی» را که لازمه‌ی فراغت اقشار دیگر است بر عهده بگیرند. دنیای متهور نو یک جامعه‌ی برده‌داری است اما برده‌ها نیز خوشبختند، چرا که علوم آزمایشگاهی تا بدانجا پیش رفته است که بچه‌ها خارج از رحم مادران، در لوله‌های آزمایشی پرورش پیدا می‌کنند و اینچنین، در شرایط آزمایشگاهی متفاوت می‌توان انسان‌های متفاوتی دقیقاً متناسب با جدول طبقه‌بندی مشاغل تربیت کرد، به‌گونه‌ای که همه‌ی آنها از کار خود راضی باشند.

مرض و پیری وجود ندارد... چرخ‌های تولیدی بسرعت می‌چرخد. دولت همه را و حتی نوع رفتار آدم‌ها را تحت کنترل دارد. چرا که وسایلی ابداع شده است که... بچه‌ها را در لوله‌ی آزمایش درست می‌کنند. و از هر نطفه هر چند عدد آدم که بخواهند می‌سازند. اگر یک کارخانه به تعداد معینی کارگر احتیاج داشته باشد سفارش می‌دهد. و در ظرف مدت کوتاهی آنها را که یک جور و یک شکل‌اند، تحویل می‌گیرد. اختلاف طبقاتی از بین رفته است، زیرا همه‌ی افراد به قسمی تحت عمل قرار گرفته‌اند، که موضع اجتماعی خود را با جان و دل می‌پذیرند.<sup>۳</sup>

بچه‌ها از همان آغاز زندگی در لوله‌های آزمایش، موسیقی‌های خاص و روش‌های دقیق تربیتی، ظرفیت‌های بدنی، فکری و روانی خاصی متناسب با جدول طبقه‌بندی مشاغل پیدا می‌کنند.<sup>۴</sup>

گردانندگان «آلفا» هستند. و آنها که کار سیاه می‌کنند «امگا»... هیچ کس از خود اراده‌ای ندارد و هر گاه شرایط یک‌نواخت خورد و خواب و شهوت کسی را کسل کند کافی است که یک حب سوما بخورد و تمام غم و غصه‌ی او تبدیل به شادی و سرور شود.<sup>۵</sup> تنها انسان‌هایی که هنوز در شرایط فلاکت‌بار تمدن کهنه‌ی بشر زندگی می‌کنند، باقیمانده‌ی سرخپوستان هستند که در جایی محصور همچون باغ وحش، با زنده‌زایی و بیماری و فقر و عواطف انسانی دست به گریبان هستند و...<sup>۶</sup>

تصویری که آلدوس هاکسلی هوشیارانه از جامعه‌ی متهور آینده ساخته است ایده‌آل تمدن آمریکایی است، جامعه‌ای که پیشرفت علوم آزمایشگاهی همه‌ی مشکلات آن را حل کرده است؛ کار، عدالت اجتماعی، امراض نفسانی و ناهنجاری‌های روانی، عواطف رقیق بشری، زنده‌زایی و بیماری و فقر... همه‌ی مسائل در آزمایشگاه حل می‌شود. امگها برده‌هایی هستند با نیروی جسمانی حداکثر، اما منهای عصیان و اعتراض و اعتصاب؛ و به فرض محال اگر اعتصابی هم - به دلایل فنی و آزمایشگاهی - اتفاق بیفتد، فوراً مأموران دولتی سر می‌رسند و به جای گاز اشک‌آور، آب داغ یا گلوله، گرد سوما می‌پاشند. گرد سوما دارای مجموعه‌ی خواص هرویین و شیش و ال.اس.دی و... است و مشکلات غم و غصه و عواطف بشری را خیلی فوری به روش آمریکایی حل می‌کند و بعد ناگهان امگها را می‌بینی که خوشحال و دست‌افشان به رقص و پایکوبی پرداخته‌اند و دسته‌جمعی سرود استانداری را که در لوله‌ی آزمایش بدانها آموخته‌اند، زمزمه می‌کنند.<sup>۷</sup>

نباید پنداشت که این تصورات آلدوس هاکسلی تخیلاتی محض و بدون ریشه است؛ ریشه‌های دنیای متهور نو را باید در نظرگاه غیر واقعی غرب به انسان و جهان جست و جو کرد. آمریکا برای آنکه سربازان خویش را در جبهه‌های جنگ ویتنام نگه دارد، علناً و بدون پرده‌پوشی از هرویین و

۱ - Aldous Huxley

۲ - The Brave New World

۳ - حسین ملک، تولد غولها؛ امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم، رواق، تهران، ۱۳۵۸، ص ۵۴.

۴ - نگ.ک. به: آلدوس هاکسلی، دنیای شگفت‌انگیز نو، حشمت الله صباغی و حسن کاویار، کارگاه هنر، تهران، ۱۳۶۶، فصل اول.

۵ - تولد غولها، صص ۵۴ و ۵۵.

۶ - نگ.ک. به: دنیای شگفت‌انگیز نو، فصل سه.

۷ - نگ.ک. به: دنیای شگفت‌انگیز نو، فصل پانزده.

کوکابین و سایر مواد مخدر و محرک استفاده می‌کرد. اگر درست دقت کنیم، همین واقعیت است که در اوتوپییای آلدوس هاکسلی به صورت حبّ سوما جلوه می‌کند. وقتی انگیزه‌های درونی نباشد، کار همچون شری تلقی می‌شود که باید از آن خلاص شد. «شوماخر»<sup>۱</sup> نویسنده‌ی کتاب «کوچک زیباست»<sup>۲</sup> بسیار خوب از عهده‌ی بیان این معنا بر آمده است: در این زمینه، اقتصاددان جدید با این طرز تفکر بار آمده که «کار» را همچون چیزی تلقی کند که اندکی بیشتر از یک شر واجب است. از دیدگاه یک کارفرما، کار در هر مورد فقط یکی از اقلام قیمت تمام شده است، که اگر نتوان آن را فرضاً از طریق خودکاری (automation) بکلی حذف کرد باری باید به حداقل تقلیلش داد. از دیدگاه کارگر، کار یک امر مصدع است؛ کار کردن یعنی فدا کردن فراغت و آسایش، و دستمزد عبارت است از جبرانی برای این فداکاری.<sup>۳</sup> حالا اگر این بینش را با نظرگاه اسلام، یعنی کار به مثابه عبادت، مقایسه کنید به عمق فاجعه‌ای که برای بشر غربی و غربزده اتفاق افتاده است، پی می‌برید.

یکی از مهم‌ترین نکاتی که همواره ما را در مطالعه‌ی جوامع سنتی اسلامی شگفت‌زده می‌کرد همین بود که چگونه - مثلاً در مورد سفالگران میبد یزد - کار و زندگی آنها آمیخته با یکدیگر بوده است. اکنون ما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تجربه‌ی باشکوه نهادهای انقلابی، به‌خوبی این معیار را دریافته‌ایم که نظرگاه اسلام درباره‌ی کار با آنچه که امروز در جوامع غربی و غربزده می‌گذرد - و مع‌الاسف هنوز هم آثار آن در تشکیلات اداری و کارگری ما باقی است - متفاوت است. وقتی کار خدمت به خلق برای رضای خدا و همچون وسیله‌ای باشد که استعدادهای وجود انسان را در طول زندگی به فعلیت برساند، آنگاه کار و زندگی یک انسان مؤمن آنچنان در هم می‌آمیزد که انفکاکشان از یکدیگر ممکن نیست. یکی از وجوه تفاوت نهادهای انقلابی و تشکیلات اجرایی موروثی که ارمغان غرب‌زدگی ما هستند در همین جاست که کار در نهاد انقلابی به مثابه عبادتی بزرگ تلقی می‌شود. کسانی ممکن است اعتراض کنند که: «ای آقا!... مگر می‌شود تشکیلات و سازمان‌بندی اجتماعات را بر انگیزه‌های درونی بنا کرد؟ انگیزه‌های درونی که ضمانت اجرا ندارند. این حرف‌ها حرف‌های ایده‌آلیست‌هاست. بیایید واقعی فکر کنیم؛ اجتماع نظم می‌خواهد.»

جواب حقیر این است که نظم و انگیزه‌ی الهی نه تنها منافات ندارند بلکه با هم ملازمند؛ اوصیکم بتقوی الله و نظم امرکم. چه چیز «جهاد سازندگی» را قادر ساخت که با نظمی حیرت‌انگیز طرح «محرم» را چهل و پنج روزه به پایان برساند، حال آنکه مقاطعه‌کارهای خارجی یک سال وقت و صدها برابر هزینه طلب می‌کردند؟ کار به مثابه عبادت. اتفاقاً نظام جمهوری اسلامی نیز باید سعی کند که تشکیلات اجرایی خویش را در عین حال بر نظم و انگیزه‌های درونی بنا کند.

انسان به‌راستی در نظام کارخانه‌ای برده‌ای بیش نیست. تعریف برده چیست؟ انسانی که ناچار است بدون انگیزه‌های درونی و فقط برای زنده ماندن، کار بدنی مشخصی را تمام عمر صبح تا شب تکرار کند. شاخص انسانیت دو چیز است: تکامل روحی و اراده‌ی آزاد - که این هر دو تنها در عبودیت خدا حاصل می‌آید و لاغیر. وقتی شما انگیزه‌ی الهی را در کار داخل کنید، بلافاصله کار به وسیله‌ای برای رشد و تعالی انسانی تبدیل می‌شود و وجود انگیزه، فی نفسه کار را تابع اراده و انتخاب انسان می‌گرداند. بالعکس، انسانی که ناچار باشد بدون انگیزه‌ی الهی و صرفاً برای تأمین معاش کار کند، بنده‌ی معاش است و بندگی معاش با اراده‌ی آزاد منافات دارد. تنها بنده‌ی خداست که از همه‌ی تعلقات آزاد است و اراده‌اش را هیچ چیز جز حق محدود نمی‌کند.

مقصودمان هنوز وارد شدن در بحث‌های اصولی نیست. سخن از بهشت زمینی توسعه‌یافتگی بود و اینکه در این بهشت، آنچنان که مفاهیم اقتصادی غرب حکم می‌کند، کار کردن شر مسلمی است که باید هر چه بیشتر از آن خلاص شد. آنان که دست اندر تهیه‌ی سناریوهای توسعه‌یافتگی دارند، خیلی خوب معنی این حرف را در می‌یابند، و اما چون مخاطب این کتاب عموم مردم هستند چند تابلو از سناریوی پیشنهادی «هرمن کان»<sup>۴</sup> را از کتاب «دنیا در سال ۲۰۰۰» که خودش آن را تورات ۳۰ سال آخر قرن نامیده است نقل می‌کنیم. در پشت جلد کتاب، ایشان را این‌گونه معرفی کرده‌اند: «این جناب رئیس موسسه‌ی هودسن (آمریکا)... و یکی از پدران آینده‌نگری است. تألیفات او از جمله عبارتند از: جنگ

۱ - Ernst Friedrich Schumacher (۱۹۱۱-۱۹۷۷)

۲ - Small Is Beautiful Economics as if People Mattered

۳ - ای. اف. شوماخر، کوچک زیباست؛ اقتصاد با ابعاد انسانی، علی رامین، سروش، تهران، سوم، ۱۳۷۲، ص ۴۲.

۴ - Herman Kahn

ترمونوکالتر [Thermonuclear]: ترمونوکلتر \_ و.]؛ و اسکالادو تنها این دو کتاب، بیش از ده سال است که برنامه‌گذاری دفاع ملی آمریکا را هدایت می‌کند؛ و بر سیاست قدرت مرکزی آمریکا اثر گذاشته است.<sup>۱</sup>  
سه تابلو از تابلوهای آینده‌نگری ایشان را برای سال ۲۰۰۰ نقل می‌کنیم.

### [تابلوی اول:]

جامعه‌ی ماوراء صنعتی که متوجه استراحت و تنوع است (در حدود ۱۱۰۰ ساعت کار در سال) روز کار ۷ ساعت هفته‌ی کار ۴ روز تعداد هفته‌های کار در سال ۳۹ هفته اعیاد رسمی ۱۰ روز تعطیلات آخر هفته سه روز تعطیلات در سال ۱۳ هفته که روی هم می‌شود ۱۴۷ روز کار در سال و ۲۱۸ روز آزاد!<sup>۲</sup>

### [تابلوی دوم:]

در این جامعه که متوجه استراحت و تنوع است یک شخص می‌تواند:

۴۰٪ از روزها را صرف یک کار حرفه‌ای کند.

۴۰٪ از روزها را صرف کار غیرحرفه‌ای کند.

۲۰٪ بیش از یک روز در هفته را هیچ کاری نکند.

و تازه این برای آنهایی است که کار می‌کنند والا وضع کار در کل جمعیت به قرار زیر است:

### [تابلوی سوم:]

از ۴۰٪ نیروی کار که به طور عادی کار می‌کنند:

۵۰٪ کار عادی می‌کنند (با شرایطی که در تابلوهای قبل دیدیم).

۲۰٪ کار سیاه می‌کنند (یعنی خیلی بهتر از شرایطی که حالا کارگران مرفه آمریکائی کار می‌کنند).

۱۰٪ نصف وقت خود را صرف ولگردی می‌کنند.

۵٪ در جستجوی کارند لیکن به صورت لابلایی.

۵٪ در جستجوی کارند لیکن به صورت نیمه لابلایی.

۵٪ «ماجراجو» انقلابی یا تنبل اند.

۵٪ هم بی‌کاران خود خواسته‌اند.<sup>۳</sup>

باید اضافه کرد که این تابلوها مربوط به کشورهای کاملاً مافوق صنعتی است که فقط شامل آمریکا، ژاپن، کانادا، کشورهای اسکانداوی، سوئیس، فرانسه و آلمان غربی است، اگر نه بقیه‌ی جهان و مخصوصاً آفریقا و دنیای عرب و آمریکای لاتین با فقری که به مرگ از گرسنگی نیز

۱ - تولد غولها، ص ۸۸ .

۲ - تولد غولها، ص ۴۵ .

۳ - تولد غولها، صص ۴۵ و ۴۶ .

منجر می‌شود روبرو هستند. (لابد از دیده‌ی هرمن کان بچه‌های جهاد که در جبهه‌های جنگ غیر از پنج یا شش ساعت خواب، بقیه‌ی ساعات شبانه‌روز را به کار طاقت‌فرسا مشغولند، دیوانه‌هایی هستند متعلق به ماقبل تاریخ!)

ناگفته نماند که خود آقای هرمن کان لازمه‌ی دستیابی به اینچنین جامعه‌ای را که در آن فقط ۲۵ درصد از آدم‌ها ۴۰ درصد از سال را کار می‌کنند اشاعه‌ی فرهنگی خاص می‌داند که خود آن را فرهنگ سان‌سات<sup>۱</sup> خوانده است. ما در آینده در بیان معنای توسعه از وجوه دیگر به چگونگی پیوند فرهنگ و اقتصاد با یکدیگر و تأثیرات متقابل آنها خواهیم پرداخت، اما در اینجا نیز حیف است که از وضعیت فرهنگی جامعه‌ی تنوع و استراحت بی‌خبر بمانیم: آقای هرمن کان با کمال واقع‌بینی اعلام می‌دارد که سیر تاریخی جامعه‌ی غرب به سوی استقرار فرهنگ سان‌سات می‌رود و این لازمه‌ی جامعه‌ای ماورای صنعتی<sup>۲</sup> و مافوق توسعه یافته است. و بعد، فرهنگ سان‌سات را با این صفات معرفی می‌کند: زمینی... تخیلی، روزانه، مشغول کننده، جالب، شهری، شیطانی، تازه و نو... مد روز، عالی (از لحاظ فنی)، امپرسیونیست، ماتریالیست، تجاری، حرفه‌ای.<sup>۳</sup>

و البته آقای هرمن کان مرحله‌ی بعد از این فرهنگ را نیز پیش‌بینی کرده است و این مشخصات آن است: جهنمی... عاصی، پوسیده... هیجان‌جو، محرک، فاسد شده، ظاهر ساز... عامیانه، زشت، نفرت‌انگیز، نیهیلیست، پورونوگرافیک، سادیک.<sup>۴</sup>

و مؤلف اظهار خوشحالی می‌کند که دیگر جوامع بشری نیز در راه رهاکردن فرهنگ خود و گرایش به سوی این فرهنگ سان‌سات هستند!

<sup>۱</sup> - Sensate

<sup>۲</sup> - post industrial

<sup>۳</sup> - تولد غولها، صص ۴۱ و ۴۲.

<sup>۴</sup> - تولد غولها، صص ۴۱ و ۴۲.